

نقطه عشق مرزی

روایتی نیمروزی از حافظان و مرزبانان هنگ مرزی تایباد



عکس: محمدعلی امینی/شیراز

آفتاب ظهر آذر ماه بی فروغ می تابد و سایه ها در چند قدمی گام هایمان است. خیابان های تایباد چندان شلوغ نیست و توقف پشت چراغ های قرمز به چند ثانیه بیشتر نمی کشد. بوق در تایباد چندان کاربرد ندارد و خبری از بوق زدن های مکرر برای بیدار کردن راننده های بی خیال جلو خط عابر پیاده نیست. خیابان های تایباد روی موج آرامش است.

نشانی هنگ مرزی را تایبادی ها از بزرگ و کوچک مثل کف دست می دانند؛ «می خواهید هنگ بروید؟ خیابان شریعتی را که بالا بروید، ستاد هنگ مرزی تایباد آنجاست.»

بین نشانی پرسیدن ها، از امنیت تایباد و همسایگی با منطقه ای ناامن و مطلوب برای قاچاقچیان موادمخدر می پرسیم. جملاتشان هم مانند نشانی دادن ها نشان خلاصه است؛ «الحمدلله امن است. خدا خیر شان دهد. با وجود هنگ مرزی تایباد امنیت در اینجا عالی است؛ خودتان که می بینید.»

سر ظهر است که به هنگ مرزی تایباد می رسیم. قرارمان با مرزبانی استان بر این اساس است که قاعده و قانون رقتن به مرز و نقطه حضور مرزی را بدانیم و رعایت کنیم؛ «روزهای زمستان کوتاه تر است و آفتاب زودتر غروب می کند؛ بنابراین برای رقتن به مرز باید قبل از غروب آفتاب آنجا باشید و هنگام غروب مرز را ترک کنید. به دلیل شرایط امنیتی و جابه جایی نیروهای مرزبانی برای استقرار در سنگرهای کمین و انجام اصل فریب در سنگرهای کمین، امکان حضور در آن زمان وجود ندارد. بهترین زمان همان یکی دو ساعت قبل از غروب آفتاب و رقتن مرزبان ها به سنگرهای کمین است.»

۱۵ سال، ۲۷ شهید در هنگ تایباد

سرسرنگ مهدی غفاری، مشاور فرمانده در هنگ مرزی تایباد است. اصلالتا ملابری است اما آن طور که خودش می گوید، بیشتر از ۱۴ سال است که به هنگ مرزی تایباد آمده و حالا خودش را یکی از مردمان خطه آفتاب می داند. با هماهنگی، ما و تیم «تأمین» - گروهی که تأمین امنیت را بر عهده دارند - راهی مرز می شویم.

قبل از رقتن، سرهنگ غفاری درباره شرایط مرز توضیح می دهد و صحبتش را با شهادت شروع می کند؛ «چون بار اول است که به مرز می روید، باید توضیحاتی بدهم. مرز شرایط خاص خود را از نظر امنیتی دارد. مرزبانی یعنی حفاظت و سپردن یک قطعه از خاک یعنی مرزبان های کشور تا سر حد جان. در این ۱۴ ساله که در این هنگ مرزی فعالیت کرده ام تا حالا دوبار رسانه ها به مرز آمده اند. با توجه به اینکه خاتم هستید، درخواست می کنم با دقت بیشتری به نکات ایمنی توجه کنید. بار اول، خیلی سال قبل بود که خبرنگار یک رسانه به اینجا آمد، زمانی که درگیری با اشراق در این محدوده، گسترده بود. همان روزی که آمد، یک درگیری پیش آمد. یادم است آن خبرنگار وقتی از نزدیک درگیری و صدای تیرباران شنید و دید، کمی زمان برد تا خودش را جمع و جور کند. البته الان که شما آمده اید، به لطف خدا و تیزبینی حافظان مرز اوضاع خیلی فرق کرده است.

امنیتی که الان و در این سال ها در مرز داریم به خاطر خون شهداست. از سال ۸۲ تا همین امروز که با شما صحبت می کنم، در هنگ مرزی تایباد، ۲۷ شهید امنیت داشته ایم. امنیت و کم شدن شراش های مرزی به خاطر خون پاک این شهداست. با همین چشم ها بارها شاهد شهادت مرزبان ها بوده ام. مگر می شود خون هایی را که روی خاک گرم وطن و برای امنیت ریخته شده، از یاد برد؟»

ازدواج در نقطه صفر مرزی

قبل از رقتن، سرهنگ غفاری تأکید می کند که باید برای انجام امور ستاد هنگ مرزی چند تماس ضروری بگیرد. بین حرف هایش می گوید: باز دید از مرز طولانی می شود. برای همین این چند تماس کوتاه و سریع را بگیرم، بعد راهی مرز شویم. راستی اینجا خبرهای خوش هم دارد. همین چند روز قبل و به مناسبت تولد امام حسن عسکری (ع) مراسم جشن ازدواج ۵۷ نفر از کارکنان یاور فرماندهی مرزبانی در هنگ مرزی تایباد برگزار شد. مرزبانی جمعه، شنبه، یکشنبه و... ندارد و باید همیشه حافظ مرز باشیم. برای همین برای تعدادی از مرزبان ها

در همین نقطه صفر مرزی، جشن ساده از دواج گرفتیم و همین جاسفره عقدی پهن کردیم و خطبه عقدشان خوانده شد. فرمانده هنگ مرزی تایباد سعی کرده است فارغ از درجه و رتبه نظامی، همه افراد، روحیه سربازی و رفاقتی داشته باشند.

بعد از آنکه چند تماس می گیرد، با برداشتن کلاه نظامی و سلاح کمربندش راهی مرز می شویم. آن طور که سرهنگ غفاری می گوید، پاسگاه اولی که قرار است برویم، یکی از پاسگاه های خاص ایران است که به هیچ عنوان نباید نام و نشان و تصویری از آن در گزارش ما قید شود.

میزبانی از بادهای «اروزه و شن های داغ»

مسیر رسیدن به این پاسگاه طولانی است و جاده، سنگلاخی. وضعیت جاده به نحوی است که رفت و آمد تنها با ماشین های تویوتا دو کابین ممکن است. با هماهنگی ستاد هنگ مرزی تایباد یک تویوتا دو کابین برای تأمین امنیت، کمی جلوتر از ماشین ما حرکت می کند. پشت ماشین مرزبانی که برای تأمین امنیت در حرکت است، تیرباری قرار دارد و یک سرباز مرزبانی نیز صورتش را پوشیده است و پشت تیربار ایستاده و چشم به گوشه مرز دارد. حرکت ماشین به موازات مرز است و حرکت چشم های ما به بیابان و خار های دور و اطراف. جز صدای ماشین در حرکت صدایی نیست. باد آرام در میان بوته های خار مرز می پیچد.

بقیه توضیحات سرهنگ داخل ماشین و در مسیر رسیدن به مرز بیان می شود؛ «اینجا همیشه بادهای شدیدی می وزد که منشأ بادهای ۱۲۰ روزه سیستان و بلوچستان است. تابستان بادهای اینجا آن قدر شدید است که به سختی می توانیم فاصله کمتر از ۵ متر را ببینیم. بیشتر از باد، چیزی که ماسه و شن های داغی است که در تابستان است که به سختی می توانیم فاصله کمتر از ۵ متر را ببینیم. بیشتر از باد، چیزی که ماسه و شن های داغی است که در تابستان است که به سختی می کند اما چیزی که بعد از تمام شدن کمین شبانه، حس خوبی ایجاد می کند، همین امنیت است؛ اینکه کسی نتوانسته به دلیل محافظت ما از مرز عبور کند.»

جان بازی در سنگر

وظیفه دید بانی مانع از توضیح بیشتر امین می شود و سرهنگ غفاری، سر رشته صحبت را با بیان خاطراتی ادامه می دهد: خود من هم بارها کمین رفته ام و حرف های بچه ها برای سردی هوا را کامل با گوشه ای پوست و استخوان لمس کرده ام. یکی از وظایف مرزبان ها کمین شبانه است. برای

یاسداری از مرزها با تمام توان و تجهیزات

غفاری می گوید: ایران ۳۰۰ کیلومتر مرز مشترک با افغانستان دارد که بخشی از

الهام مهدیزاده می گوید: خون های گرمی را که آرام روی خاک گرم وطن جاری شده است، مگر می شود از یاد برد؟ در سست میان «جهنم دره» بودیم. حس می کردم... نه؛ حس نبود؛ یک واقعیت بود؛ اینکه سقف آسمان اینجا کوتاه است، اینکه سوز زمستان های لب مرز به مغز استخوان تیر می زند. تابستان ها هم نیش مار و عقرب بیابان، حالی اساسی به ما می دهد. بگذار سساده تر بگویم. کار یک مرزبان را وقتی می توانی درک کنی که خود شمایی که کنار بخاری یا کمی آن طرف تر از بخاری نشسته ای، صدنلی ات را ۱۲ ساعت داخل ایوان یا حیاط خانه بگذاری و همان جا بست نشینی، زیر برف و بارانی که روی سرت می ریزد. اگر خواستی، کتاب مورداطلاعات را بردار و لازم نیست تمام شش دانگ حواست را به زمین بدوزی. اصلا اگر در این سرما

مرز ایران توسط میله هایی که با حروف ایجاد یا عدد نام گذاری شده اند، از خاک افغانستان جدا شده است. آن طور که او می گوید عدد گذاری میله های مرزی در استان تا عدد ۵۳ است و از این عدد به بعد در حوزه استحفاظی خراسان جنوبی قرار می گیرد. به گفته او علاوه بر آن مرز باسیم خاردار، کانال یا خاکریز و سیستم های الکترواپتیک رصد می شود اما در کنار مرز این موارد، نیروی انسانی نقش اساسی در مرزبانی دارد.

جشن پتو

بعد از طی مسافتی به پاسگاه می رسیم. مرزبان ها داخل پاسگاه در یک ردیف منسجم ایستاده اند و به سرهنگ ادای احترام می کنند. همه چیز تحت کنترل به نظر می رسد و هر کدام از مرزبان ها در محل خود مستقر هستند و کار خود را انجام می دهند. بالای برجک دیدبانی، سربازی با امنیت ایستاده چشم به دور و اطراف دارد. امین اصلالتا مشهدی و چند ماهی است که خدمت سربازی خود را در هنگ مرزی تایباد و این پاسگاه پشت سر می گذارد. امین احساسش را درباره مرزبانی، حسی غرور آمیز توصیف می کند. هر زمان که به مرخصی می رود، در جمع دوستانش از مرزبانی و شرایط تأمین امنیت می گوید. گاهی هم به گفته خودش مادر و خانواده نگران حال او هستند و او از شیطنت ها و خوشی های لب مرز می گوید: «گاهی بچه ها برای مرزبان هایی که از کمین شبانه بر می گردند جشن می گیرند؛ چه جشنی! جشن پتو می گیریم و با خنده و مشت، حسابی از خجالت هم درمی آیم.»

امین سختی های مرز را در مقابل برقراری امنیت این خاک شیرین می داند؛ «یکی از وظایف مرزبانی، کمین شبانه است. سردی هوای پاییز و زمستان، کمین رقتن را برای بچه ها سخت می کند اما چیزی که بعد از تمام شدن کمین شبانه، حس خوبی ایجاد می کند، همین امنیت است؛ اینکه کسی نتوانسته به دلیل محافظت ما از مرز عبور کند.»

عبور سخت ثانیه ها در سرمای جان سوز

تحمل سرمای هوا و در کمین نشستن برای حفاظت از مرز، خاطره مشترک مرزبان هاست. ابوالفضل هم خاطره های از سرمای استخوان سوز مرز روایت می کند؛ «بیابان آب و هوای عجیبی دارد؛ حتی وسط گرمای تابستان

خوابت هم برداشکال ندارد؛ چرتی بز و لازم نیست لحظه به لحظه ۱۲ ساعت چشم به زمین و اطرافش داشته باشی. چقدر سرما را تحمل می کنی؟ ما - ما که می گویم یعنی همه مرزبان های هنگ مرزی تایباد - بارها و بارها میان کوه های جهنم دره تایباد و در این سرمای استخوان سوز کمین نشسته ایم تا پای متجاوز، قاچاقچی و اشرار از مرز نگذرد و خاک عزیز ایران را لمس نکند. مرزبانان اینجا و در جان پناه کمین هستند تا کودکان شما آرام در آغوش مادر بخوابند.

روایتی که می خوانید، یک روز همراهی با مرزبان های هنگ مرزی تایباد و حافظان امنیت کشور است. قرار است امانت دار باشیم و به ناچار نام آن ها، پاسگاه و اطلاعات مرزی میان ما و میزبانمان به امانت ماند.

اگر کمین بروید، از نصفه شب به بعد، هوا جوری خنک می شود که دلت لباس گرم می خواهد. این خاطره را که برای شما می گویم، یکی از هم زمان همین جا تعریف می کرد. آن شب از شب های خیلی سرد و استخوان سوز بود. ساعت ۶ یا ۷ شب داخل کمین مستقر شده بودند و باید تا صبح آنجا می ماندند. دو ستم تعریف می کرد آنروز نیم ساعت از آمدنشان به سنگر کمین نگذشته بود که مرزبان کناری از او ساعت را پرسید. چند دقیقه که می گذرد دوباره همان مرزبان می پرسد که ساعت چند است. دوستم تعریف می کرد از شدت سرما این مرزبان هر چند دقیقه، ساعت را می پرسید اما به قول او مگر آن شب تمام می شد! انگار عقر به های ساعت هم از شدت سرما از کار افتاده بودند. ۱۲ ساعت از آمدن آن ها به کمین گذشته بود و مرزبان به ساعت پرسیدنش ادامه می داد. دوستم بر ایمان تعریف کرد که با دیدن شرایط این مرزبان تصمیم گرفته تعداد دفعاتی را که این مرزبان سؤال می پرسد، بشمارد. خودش می گفت که او هم از شدت سرما گاهی شمارش را فراموش می کرد. با وجود این آن طور که او تعریف می کرد این مرزبان تا صبح ۱۹۸ مرتبه ساعت را پرسیده بود!

معضل قاچاق انسان و مواد مخدر

مقتد بعد، پاسگاهی در مرز ترانزیتی ایران و افغانستان است. تا چشم کار می کند، در گوشه و کنار، تریلی های ترانزیتی توقف کرده اند و در انتظار تأیید مدارک عبور از مرز هستند. چند مرزبان اطراف یک خودرو پژو پارس ایستاده اند و در حال بررسی خودرو هستند. جلال اسدی که فرماندهی این پاسگاه را بر عهده دارد، می گوید: از داخل این خودرو مواد مخدر پیدا شده است و مرزبان ها در حال بررسی کامل ماشین برای پیدا کردن جاسازهای دیگر هستند.

او قاچاق انسان و مواد مخدر را چالش مرزبان ها می داند که هر روز با آن درگیر هستند؛ «امکان ندارد شبی را اینجا صبح کنیم و متجاوزانی را دستگیر نکنیم. امنیت خوب کشور ما، یکی از دلایل اصلی است که ترد در آن زیاد است. این وسط عده ای قاچاقچی انسان هم با سوء استفاده از این موضوع، تلاش می کنند اتباع بیگانه غیر مجاز را از راه بیابان های نقطه صفر مرزی به داخل کشورمان وارد کنند. هر شب بیشتر از ۲۰ نفر دستگیر می کنیم و

تحویل دستگاه قضایی می دهیم. یک بار زنی را همراه همسرش دستگیر کردیم. این ۲ نفر برای اینکه از دید دوربین های ما پنهان بمانند، مسافتی طولانی را سینه خیز آمده بودند و چادری که زن به سر داشت، با خارهای بیابان کاملاریش ریش شده بود. فرمانده این پاسگاه به سایت ردزنی هم اشاره می کند. سایت ردزنی، بخشی از زمین های نقطه صفر مرزی به عرض ۳ تا ۴ متر است که هر روز شبازرزی می شود تا اگر متجاوزی توانست از مرز عبور کند، با عبور از این سایت و افتادن رد پايش، او را دنبال و دستگیر کنند.

توضیحات سستوان یکم جلال اسدی از سایت ردزنی با خاطره ای گره می خورد که به گفته خودش نمی توان آن را از یاد برد؛ «دی ماه سال ۹۵ هنگ مرزبانی تایباد ۲ شهید داشت. آن روز ستوان یکم جواد آرامش و سستوان دوم امیر نامدار در گشت زنی در سایت ردزنی متوجه رد پا های شدند. این یعنی چند نفر از مرز عبور کرده بودند. کار ردزنی تبجر خاصی می خواهد و هر کسی نمی تواند از روی خاک، رد پا را شناسایی کند. آن روز این ۲ شهید رد پا را دنبال کردند تا متجاوزان و اشراری را که از مرز عبور کرده اند، دستگیر کنند. ردزنی آنان تا محدوده «شر شوری» ادامه داشت و توانستند چند قاچاقچی مسلح را که از مرز عبور کرده بودند، شناسایی کنند. میان آنان درگیری رخ داد و متأسفانه این ۲ مرزبان شهید شدند. این غیرت مرزبان های ایرانی است. آن ها می توانستند بعد از کمی گشت زنی بگویند که این افراد را پیدا کرده اند اما آن قدر در کوه های این منطقه پی این افراد شرور گشتند تا آن ها را پیدا کردند. منطقه شر شوری و جهنم دره در تایباد کوه های سر به فلک کشیده ای دارد و ردزنی در این محدوده واقعا سخت است اما این ۲ شهید با غیرت زحمت رقتن به ارتفاعات و پیدا کردن این اشرار را به جان خریدند. هنگ مرزی تایباد بعد از خبر شهادت این ۲ شهید، برای دستگیری اشرار پیگیری مجدانه ای کرد و توانست انتقام خون این شهدا را بگیرد. این اشرار کسانی بودند که سال ها در این محدوده برای مرز ما ناامنی ایجاد کرده بودند.

روایت هایش از شهادت مرزبان ها ادامه دارد؛ «در منطقه جهنم دره هم در این چند سال اخیر شهید داشته ایم. شهید محمدزاده در حالی شهید شد که فرزندش ۴۰ روز بیشتر نداشت.»

همسایگی با مار و عقرب

اسلحه در دستش جوری جا خوش کرده که انگار بخشی از وجود اوست. بالای برجک دیدبانی ایستاده و حواش به دور و اطراف است. حمید هم چند ماهی است که برای خدمت سربازی به هنگ مرزی تایباد آمده است. زیاد اهل گفت و گو نیست. حمید سختی کمین ها را هم شیرین می داند؛ «وقتی قدرت خودمان و این موضوع را که کسی جرئت ندارد راحت از این مرز عبور کند، می بینم به ایرانی بودنم افتخار می کنم.» با اصرار ما خاطره ای کوتاه از همسایگان عجیب سنگرهای کمین تعریف می کند؛ «حتما به شما شرایط سنگرهای کمین را گفته اند. یکی از خاطرات مرزبان هایی که به کمین می روند مارگزیدگی و عقرب گزیدگی است که تابستان ها بیشتر اتفاق می افتد. همان طور که در تاریکی نیمه شب چشم به مرز داریم، ناگهان دست چپان می سوزد که آه از نهادت بلند می شود و چشمت به عقرب می افتد که دست را گزیده است.» حرف هایش را با خنده ای که خالی از ترس است، ادامه می دهد: گاهی مار می گزد، گاهی هم عقرب. اما خدا را شکر برای کسی اتفاقی نیفتاده است و خدا هوای مرزبان هسا را دارد. بی دلیل نیست که می گویند هر کسی نمی تواند مرزبان شود.

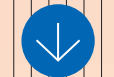
غروب و غرور مرز

آفتاب از لبه کلاه مرزبان ایستاده در برجک دیدبانی گذشته است. مرزبان با گام های استوار، سلاحتش را میان دودستش جای می دهد و از پشت دور بین بزرگ برجک دیدبانی به مرز نامشخص زمین و آسمان نگاه می کند. غروب در نقطه صفر مرزی و از بالای برجک دیدبانی، رنگ دیگری دارد. آسمان آبی اینجا لحظه غروب انگار گلگون تر است.



روزنامه شهرآر دید روزنگار

شنبه ۲۴ آذر ۱۳۸۸ ۳۳۱ شماره SHAPARANNEWS.AIR



روزنگار